

دخوها هستند، دهخدا نیست



گرفتیم؟

محمدخان: چقدر وام گرفتیم؟ ما زیاد وام نگرفتیم. فقط از بانک جهانی ۳۰۰ میلیون دلار اعتبار گرفتیم...

اگر بنده و امثال بنده دخو نباشیم می‌آئیم وقتمان را صرف این کنیم که یک مصاحبه مطول را از سر تا ته بخوانیم تا یک همچین تناقض بی‌اهمیتی را پیراهن عثمان کنیم؟

ما دخو هستیم و در این شک نیست. اگر شک دارید لازم است شکتان را برطرف کنیم. اینجانب و سایر دخوهای وطنی گمان می‌کردیم بانک مرکزی نهادی است تابع وزارت امور اقتصادی و دارایی و رئیس کل آن مروتوس وزیر دارایی است. اما این مصاحبه ثابت کرد که ما خیلی دخو هستیم. ملاحظه بفرمائید:

ابراز: اگر اجازه بفرمائید، بحث را عوض کنیم بپردازیم به همان مسأله ارز که بسیار مورد علاقه خوانندگان ماست، میزان بدهی‌های ایران را نفرمودید چقدر است. اما آقای عادل گفتند ۱۸ میلیارد دلار

نوشته: محمد حیدری

حیف و صد حیف که شادروان دهخدا از عرصه ادب و فرهنگ این کشور رخت بر بسته و به سرای باقی شافته، چرا که اگر در دوران ما می‌بود به جای یک دخو با میلیون‌ها دخو سر و کار داشت و لذا آدمی که با یک دخو بتواند شاهکاری چون مجموعه چرند و پرند را خلق کند، پر واضح است با در اختیار داشتن میلیون‌ها دخو قادر به خلق چه شاهکاری است؟

شک نیست اگر مرحوم دهخدا زنده می‌بود و می‌توانست از میلیون‌ها دخوی معاصر الهام بگیرد مجموعه چرند و پرندی خلق می‌کرد که در مقایسه با مجموعه چرند و پرند قبلی حکم مثنوی مرحوم محمدصادق تهرانیان مدیر بسیار اسبق روزنامه خراسان (چاپ مشهد) را در برابر مثنوی مولانا پیدا می‌کرد.

این مرحوم محمدصادق تهرانیان مثل خیلی از مرحومان دیگر که مدیر روزنامه بوده و هستند از شرکت مخابرات مشهد چند خط تلفن دریافت کرده بود و انتظار داشت چند خط تلفن دیگر هم دریافت کند، مخابرات چی‌ها که آن همه خط تلفن را رد کردند و کار را به جانی رساندند که دیگ خشم ایشان به جوش آمد و تصمیم گرفت مخابراتچی‌ها را گوشمالی بدهد و بهترین شیوه گوشمال دادن حضرات را سرودن هجوه‌ای به سبک و در وزن مثنوی تشخیص داد و لذا چله نشست و سر در جیب تفکر فرو برد و سرانجام یک مثنوی سرود که مطلعش این بود:

از تلیفون نی شکایت می‌کند وز جدائی‌ها حکایت می‌کند

ملاحظه می‌فرمائید چه تفاوتی است بین این مثنوی با آن مثنوی؟ همین تفاوت در مقیاس وسیعتری مصداق پیدا می‌کرد بین چرند و پرندی که دهخدا در روزگاری خلق کرده عده دخوها کم بود، با چرند و پرندی که اگر زنده بود و میلیون‌ها دخو نظیر بنده را می‌دید و از آنها الهام می‌گرفت، خلق می‌کرد.

در این که من دخو هستم و میلیون‌ها نفر دیگر هم دخو هستند هیچ تردید نداشته باشید. اگر تردید دارید لطف فرمائید و مصاحبه جریده جلیله ابراز مورخه ۷۳/۴/۱۲ را با وزیر امور اقتصادی و دارایی بخوانید. چون ممکن است نتوانید روزنامه را پیدا کنید فرزهایی از آن را نقل می‌کنم.

آقای محمد خان.... اگر تراز بازرگانی خارجی ما ۲۶ میلیارد دلار منفی بود در سالهای ۷۰ و ۷۱، سال گذشته ۷/۵ میلیارد دلار شد

ابراز: این کاهش ۲۶ به ۷/۵ از عدم امکانات دولت بود، یا جامعه طلب کرده بود؟

محمدخان: خیر، در برنامه اول، ما برای اجرای برنامه استقراض کردیم، از خارج قرض کردیم و ریختیم داخل مملکت.....

این فرمایشات در ستون اول صفحه ۴ روزنامه چاپ شده است. در ستون هفتم همان صفحه آمده است:

ابراز: باز مردم از میزان دریافت وامهای خارجی خبر ندارند. در برنامه اول چقدر وام

ابراز: باز مردم از میزان دریافت وام‌های خارجی خبر ندارند. در برنامه اول چقدر وام گرفتیم؟

محمدخان: چقدر وام گرفتیم؟! ما وام نگرفتیم. فقط از بانک جهانی ۳۰۰ میلیون دلار اعتبار گرفتیم. ما در حال حاضر،

ظرفیت اعتباری در صندوق بین‌المللی پول داریم که از آن استفاده هم نمی‌کنیم. بخش‌های دولتی و خصوص مان، یک سری کالا از کشورهای دیگر آوردند، که به دلیل کاهش

نزدیک می‌شود. اگر تراز بازرگانی خارجی ما ۲۶ میلیارد دلار منفی بود، در سالهای ۷۰ و ۷۱، سال گذشته ۷/۵ میلیارد دلار شد.

ابراز: این کاهش ۲۶ به ۷/۵ از عدم امکانات دولت بود، یا جامعه طلب کرده بود؟

محمدخان: خیر، در برنامه اول، ما برای اجرای برنامه، استقراض کردیم، از خارج قرض کردیم و ریختیم داخل مملکت، چون در شرایط بعد از جنگ، می‌بایستی رشد تولید ناخالص ملی مان را سرعت می‌دادیم. رشد ۱۰ یا ۱۱

محمدخان: آقای عادل مسئول حرفهای خودش است، من هم مسئول حرفهای خودم ابراز: یعنی شما حرف‌های آقای عادل را تأیید نمی‌کنید؟

محمدخان: من حرفهای آقای عادل را تا توی سند ننیم تأیید نمی‌کنم. من که نمی‌دانم ایشان کی و چه گفته.

ابراز: فرض بفرمائید، ایشان گفتند: ۱۸ میلیارد دلار

محمدخان: چه گفتند؟

ابراز: گفتند ۱۸ میلیارد دلار مقدار بدهی ایران است.

محمدخان: آمار دست آنهاست. من عدد ندارم. من آمار زیر میلیارد دارم.

برکت ماهانه‌ای که از بانک می‌گیرم کمتر و کمتر می‌شود. این اواخر کار به جایی رسید که برای گذران زندگی مجبور شدم از برادر و خواهرم کمک بگیرم. رفتم توی این فکر که چرا برکت پول من از بین رفته؟ خیلی فکر کردم و دست آخر به این نتیجه رسیدم که زمین اجدادی من آب رفته؟! ملامت کنان گفتم: خاله جان، زمین که آب نمی‌رود...!

گفت: چرا نمی‌رود؟ تا وقتی آن زمین وجود داشت پولی عاید من می‌کرد که با آن زندگی آبرومنده‌ای داشتم. حالا ندارم، حالا محتاج خواهر و برادر شده‌ام. پس لابد زمین آب رفته، کوچک شده، محصول کمتری می‌دهد!

گفتم: خاله جان، ولی حالا که زمین نداری... فروخته‌ای و پولش را در بانک گذاشته‌ای.

گفت: چه فرق می‌کند؟ شما امروز با طلا داری یا زمین داری و یا یک چیز دیگری... امروز آن را می‌فروشی، معادل آن پول داری، فردا همان پول را می‌دهی همان جنس را می‌خری، اگر در این خرید و فروش فایده‌ای نبری آنقدر ضرر نمی‌کنی که کمرت بشکنند. مثلاً همین خانه‌ای را که تویش می‌نشینم مثال می‌آورم... اگر فردا صبح صاحبخانه آن را بفروشد، پس فردا می‌تواند مشابهش را بخرد. این وسط فقط ممکن است چهل - پنج هزار تومانی بابت مالیات دولت از جیبش برود. اما من اگر پولم را از بانک بگیرم می‌توانم همان زمینی را که از پدر به ارث برده بودم بخرم؟ حساب کردم با این پول حالا یک پنجم آن زمین را هم نمی‌توانم بخرم. پس می‌بینی که زمین آب رفته!



چه استدلالی؟! چه منطقی!؟

خاله عوام است. من هم سواد درست و حسابی ندارم اما می‌دانم استدلال خاله جان درست و علمی نیست. با وجود این نمی‌توانم به او ثابت کنم که اشتباه می‌کند و زمین آب نمی‌رود. این کار من نیست... کار امثال شخصی به نام آقای دکتر محمد حسین عادلی است که در صفحه اقتصادی روزنامه همشهری مقالات اقتصادی خیلی خیلی زیبا و دل‌فریبی می‌نویسد.

منی دانم آقای دکتر محمد حسین عادلی خواهش مرا قبول می‌کند و مقاله‌ای می‌نویسد تا ثابت شود خاله جان اشتباه می‌کند؟ خصوصاً که امثال خاله جان این روزها دارند زیاد و زیادتر می‌شوند و این خطر وجود دارد که این‌ها فقط به فرضیه «آب رفتن» زمین بسنده نکنند و فردا حتی مدعی شوند زمین گرد هم نیست!

از «پراید» تا «وداد»

پدر اقتصاد بسوزد که پدر همه را سوزانده است، آن هم چنان سوزاندنی که فریاد سردبیر نشریه نوآوران، نشریه داخلی سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی ایران را نیز در آورده است:

این نشریه صرفاً به درج مقالات و خبرهای علمی می‌پردازد. به عنوان نمونه در شماره ۷۷-۷۶ آن مطالبی به این شرح چاپ شده است.

- مکانیزم‌های درخواست تکنولوژی خارجی برای صنایع کانادا
- اختراع موتور روتوری جدید
- رها سازی مواد نفتی به دریا یک فاجعه زیست محیطی
- معرفی کتابهای بین‌المللی جدید در زمینه تکنولوژی
- سیستم کنترل و هدایت قطارهای سنگین (لکوترول)

و.....

موضوع سرمقاله چنین نشریه علمی وزینی چه باید باشد؟ به قسمت‌هایی از آن توجه فرمائید:

«... همان طور که ملاحظه شد پراید وارد ایران شد و نوشته‌ها و تبلیغات و وعده‌های روی کاغذ که همیشه خوب و جاذب نظر می‌رسید قیمت‌ها را چنان وانمود می‌کرد که در آینده نزدیک هر فرد از قشر متوسط جامعه می‌تواند صاحب یک پراید شود اما میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است... نه تنها پراید در خانواده طبقه متوسط مشاهده نشده بلکه شاهد افزایش روز افزون قیمت ماشینهای موجود در کشور بودیم و فقط آنرا پشت و پتیربندیهای فروشگاههای اتومبیل به قول معروف ساتنی مانند دیدیم و با قیمت

ظاهراً مصاحبه‌گر ابرار که حدس می‌زده ممکن است در دخو بودن ما ابراز تردید شود، ایشان هم به نوبه خود یک اظهار نظر اقتصادی صدرصد علمی می‌کند تا هرگونه شک و شبهه‌ای در مورد وجود میلیون‌ها دخو زایل شود. ما دخوها در عالم دخوئی خود گمان می‌کردیم وقتی کمیته تنظیم ارز اعلام می‌کند بانکها برای واردات، دلار را پنج تومان زیر قیمت بازار آزاد به متقاضیان واگذار می‌کنند مفهومش این است که واردات از این پس نه با دلار رسمی ۱۷۵ تومانی، بلکه با دلار ۲۶۵ یا ۲۷۰ تومانی ممکن خواهد بود. برای آنکه اثبات شود ما دخو هستیم این دیالوگ بین مصاحبه‌شونده و مصاحبه‌کننده انجام می‌شود:

محمدخان..... من از شما یک سؤال دارم، سال گذشته که نرخ ارز ۲ برابر شد، آیا کاهش ارزش ریال هم ۲ برابر شد؟

ابرار: ایداً. به نظر من نرخ ارز، نرخ کاذبی است. اصلاً دلار به همان ۱۷۵ تومان که شما هم تعیین کردید نمی‌ارزد؟

برهان و حجت از این دقیق‌تر، اقتصادی‌تر، علمی‌تر و مسئولانه‌تر؟ آن هم از طرف یک روزنامه‌نگار!؟

فقط دخوهایی مثل بنده هستند که خلاف چنین واقعیتی را به چشم می‌بینند. دخو را هر کارکنی دخو است. و البته دخو بودن کم امتیازی نیست؟ یک دخو می‌تواند الهام بخش ادیبی چون علامه دهخدا باشد. ولی افسوس که ما دخوهای معاصر در عهد دهخدا نبودیم، و دریغ که در دوران ما دهخدائی نیست که کتاب چرند و پرنده بنویسد که موجب رونق مجدد بازار ادب ایران، بخصوص طنز بی‌ظنیر زبان فارسی شود.

خاله نصرت و فرضیه آب رفتن زمین

نصرت خانم بیوه زن پا به سن گذاشته‌ای است که اصرار دارد زمین هم مثل پارچه‌های نامرغوب آب می‌رود و کوچک می‌شود. همسایه ماست و چون فرزندی ندارد و برای فرزندان من نقش یک خاله را ایفا می‌کند، ناگزیر به حرف‌ها و اظهار نظرهایش با صبر و حوصله گوش می‌کنم.

وقتی چندبار، و در چند مناسبت مختلف نظریه‌اش را در مورد «آب رفتن» زمین تکرار کرد دچار این تردید شدم که نکنند تنهائی و انزوا و بچه‌دار نشدنی که به مطلقه شدن او منجر شده اختلالی در مشاعرش پدید آورده است. برای آن که تکلیفم را با این تردید روشن کنم، روزی پرسیدم: خاله جان منظورت از این که زمین آب می‌رود چیست؟

گفت: تکه زمینی داشتیم که از خدا بیامرز پدرمان به ما ارث رسیده بود. تا وقتی برادر بزرگم سر حال بود و می‌توانست به کشت و زرع این زمین برسد، حصه‌ای که از فروش محصول سالیانه به من می‌رسید آنقدر بود که کفاف یک زندگی راحت و آبرومنده را بدهد. یک روز برادر بزرگم گفت که دیگر قادر نیست زمین را اداره کند و از من و خواهرم خواست که تصمیمی بگیریم و ما تصمیم گرفتیم زمین را بفروشیم.

زمین را فروختیم، برادر و خواهرم سهمشان را برداشتند و سهم مرا هم دادند. مدتی فکر کردم با این پول چه کنم و آن را در چه راهی به کار اندازم که معیشت مرا سر پیری تأمین کند. آن روزها روزنامه می‌نوشتند و رادیو - تلویزیون هم وعده می‌دادند که هر کس در بانکها حساب پس‌انداز باز کند بانکها پولش را برای آبادانی مملکت به کار می‌اندازند و صاحب پول، هم صواب کرده و هم از بابت این سرمایه‌گذاری سود قابل توجهی عایدش می‌شود.

یک روز رفتم یک بانک و گفتم من فلان مبلغ پول دارم، اگر آن را به حساب بگذارم ماهی چقدر عایدم می‌شود؟ کارمندان بانک حساب کردند و گفتند ماهی سی هزار تومان...

پول خوبی بود. هم اجاره‌خانه مرا تأمین می‌کرد و هم می‌توانستم زندگی آبرومنده‌ای داشته باشم. به همین جهت پولم را به حساب سپرده ثابت پنج‌ساله گذاشتم و از همان ماه، ماهی سی هزار تومان دریافت کردم. خیلی خوب بود... هر شب وقتی تلویزیون را نگاه می‌کردم و در لابلای آگهی‌ها می‌دیدم که پس‌انداز من و امثال من صرف ساختن کارخانه، رونق کشاورزی، تهیه مخارج عروسی جوان‌ها و این قبیل کارها می‌شود احساس رضایت می‌کردم. اما هر ماه که می‌گذشت متوجه می‌شدم خیر و

بسیارگراتر از قیمت اصلی...

داز کارگری و کارمندی سوال می شد که دلت می خواهد یک پراید داشته باشی؟
پوزخندی می زد و می گفت ما را چه به پراید،
دلالتی می گفت من سه اتومبیل پراید خریده ام که یک تومن توش سود داره، گفتم
چه کسی اینها را می خورد؟ گفت تکران نباش!

●●●

من حدس می زدم وجود این سرمقاله در نشریه ای علمی - تخصصی که به واقع
چون وصله ناجوری توی ذوق می زند، ناشی از این باشد که:
عده ای تحصیلکرده، متخصص و استاد دانشگاه که توانسته اند شندرغاز پس انداز
کنند با شنیدن این وعده که در آینده نزدیک هر خانواده با درآمد متوسط می تواند
صاحب یک پراید شود، ذوق زده شده اند و کفش و کلاه کرده اند که با فروش اتومبیل
عهد بوق خود و گذاشتن وجه آن روی پس اندازشان یک پراید بخرند، اما وقتی پراید
وارد بازار ایران شده، و «فعل و انفعالات» لازم را از سر گذرانده و آماده عرضه شده
حضرات دریافته اند که: بعله! این یکی هم بعله!
سر مقاله مورد بحث که در واقع می توان آن را فریاد اعتراض پژوهشگران علمی و
صنعتی تلقی کرد در اردیبهشت نوشته شده است. نمی دانم اگر نویسنده، خبر پیش
فروش پراید را در روزنامه های ۱۲ خرداد می خواند، چه می نوشت؟ این خبر حکایت
داشت که:

«سرویس اقتصادی: پیش فروش سواری صبا و نسیم» (پسراید) از دیروز در
نمایندگیهای شرکت سایپا آغاز شد و تا چند روز آینده ادامه دارد... پیش فروش این
خودروها با نرخ های جدیدی آغاز شده که به این شرح است: سواری نسیم پنج در ساده ۲
میلیون و ۱۸۰ هزار تومان - سواری نسیم ۵ در فول ۳۶۰ میلیون و ۳۶۰ هزار تومان - سواری
صبا چهار در ساده ۲ میلیون و ۳۸۰ هزار تومان - سواری صبا ۴ در فول ۲ میلیون و ۴۵۰
هزار تومان. براساس اطلاعات موجود مدت تحویل این خودروها بین ۶ تا ۸ ماه با توجه
به میزان تقاضا در بازار است.»

البته واضح است آنان که می توانند حدود ۲/۵ میلیون تومان پول پیش بپردازند و
بعد از ۶ تا ۸ ماه اتومبیل پراید تحویل بگیرند، چه کسانی هستند؟ قدر مسلم این که یک
کارمند، یک استاد، یک نویسنده و یا محقق که با روزی ۱۴ ساعت کار ماهی حداکثر
۶۰ - ۷۰ هزار درآمد دارد و باید بابت شهریه مدرسه دولتی بچه اش ۲۵ هزار تومان
بپردازد و بار گرانی و تورم تعطیل ناپذیر را هم به دوش بکشد جزو گروه سلف خراهای
پراید نیست. سلف خراهای پراید هم مثل سایر سلف خراها هستند. و سلف خراها عموماً
مشخصاتی دارند که همه کما بیش از آن آگاهیم.

●●●

تکرار همیشه ملالت آور است. زیباترین اثر هنری، تکان دهنده ترین شاهکار
ادبی و حتی مهیج ترین فیلم های حادثه ای هم بعد از چند بار خواندن و تماشا کردن
جذابیت خود را از دست می دهند و ملالت آور می شوند.

این قاعده در مورد ترندهای فروش اتومبیل به از ما بهتران نیز صادق است. از
زمان ماجرای شرکت وداد که مدیر عاملش به یازده سال حبس «تعلیقی!» محکوم شد و
حتی پیش از آن - همین سناریو در مورد فروش خودروها تکرار می شود. همین
شرکت سایپا را در نظر بگیرید... از ماجرای شرکت وداد، نیشان پاترول ها و رنوها به
بعد، همیشه این سناریو را تکرار کرده است. حتی در مورد رنو ۲۱ هم همین سناریو
تکرار شد.

در این میانه ما چه گناهی کرده ایم که باید شرح ماجراهای تکراری را در جراید
بخوانیم؟! دوستان، عزیزان، سروران، برادران آخر ابتکاری، ابداعی، ذوقی و هنری...
راهی جدید بیابید که تا یکی دو سال بعد که داستان پراید و نسیم و صبا هم به آخر
رسید، با پاناش مشابه ماجرای شرکت وداد، نیشان پاترول ها و رنو ۲۱ها نباشد. ما به عنوان
تماشاچی حق داریم درخواست کنیم از خواندن ماجراهای تکراری معاف باشیم.
همین که تلویزیون فیلم های تکراری را به ناظران می بندد، پس نیست؟!

تحقیق م.ق.ش. یک. چهار

داشتیم روزنامه را ورق می زدیم. چشم افتاد به یک آگهی احضار دادسرا با این

مضمون: «در اجرای ماده ۱۱۱ قانون آئین دادرسی کیفری به آقای ... مجهول المکان ...
ابلاغ می گردد که حسب پرونده ... تحقیق م.ق.ش. یک. چهار تهران با تسلیم خیانت در
امانت تحت تعقیب کیفری می باشد ... متهم ظرف مدت ... به شعبه مراجعه و از اتهامات
خود دفاع نماید. در غیر این صورت، اقدام قانونی به عمل خواهد آمد. دادیار بازپرس
شعبه ... دادیاری م.ق.ش. یک.»

اگر شما از این آگهی عجیب و غریب سر در آوردید، من هم سر در آوردم. هر چه
فکر کردم، نفهمیدم «تحقیق م.ق.ش. یک. چهار تهران» کجا است و «تسلیم خیانت در
امانت» چه معنی دارد؟! دوستی دارم که قبلاً قاضی دادگستری بوده و حالا وکیل
دادگستری است. به سراغش رفتم و آگهی را نشانش دادم. آنرا یکی دو بار با دقت و
حوصله خواند و بعد، در حالی که با تعجب سر تکان می داد گفت:

«این مطلب به همه چیز می ماند مگر به آگهی احضار قانونی. چون آگهی قانونی باید
کاملاً واضح - روشن و کامل باشد تا خواننده چه با سواد و چه کم سواد، معنی مطالب آنرا
بفهمد و حتی از او ضایع نشود. من با همه سوابق قضایم از این آگهی چیزی نمی فهمم چه
رسد به آن متهم بخت برگشته ای که احضارش کرده اند! من نه از این حروف رهزی سر در
می آورم و نه می دانم (تسلیم خیانت در امانت) چه معنایی دارد.»

یک لحظه خودم را گذاشتم جای آن مادر مرده ای که نامش در آگهی چاپ شده
بود و فرض کردم که روزنامه را خوانده است و می خواهد دستور «دادیار بازپرس شعبه
... دادیاری م.ق.ش. یک. چهار تهران را اطاعت کند تا بتواند از «اتهامات» خودش
درباره «تسلیم خیانت در امانت» که لابد باید هیولای ترسناکی باشد، «دفاع» کند تا
گرفتار عواقب «اقدام قانونی» نگردد. به کجا برود؟ در خانه کدام بنده خدا را بزند تا
راهنمایش کند و طلسم این آگهی رموز را برایش بگشاید. حالا، برای باز کردن این
راز سر بسته قانونی از شما استمداد می طلبم. مرا راهنمایی کنید که اگر متهم نگویند بخت
از همه جایی خبر احضار شده در آگهی را یافتیم، به او حالی کنیم که چه خاکی بر سرش
بریزد و «تحقیق م.ق.ش. یک. چهار» را در کجای شهر درندشت تهران بیاید و از
«اتهامات» خودش «دفاع» کند تا مبادا آن «اقدام قانونی» یاد شده در آگهی، یک روز
ناخاف، مانند مار جعفری چنان به کف پایش بزند، که بشم کلاهش را باد ببرد! ... □

اخذ ویزا:
باکو - مسکو
نوکرایین



هتل ویزا:
دوبی - یونان
هر هفته

تورهای بهاری و تابستانی

آژانس استقلال

تورهای خارجی:

فرانسه - ایتالیا - یونان - هند - چین - مالزی - سنگاپور - قبرس
(هتل، آپارتمان)

(استانبول) ترکیه در زمان برگزاری مسابقات جهانی

کشتی

تور اسپانیا (مادرید)

تلفنهای رزرو آژانس استقلال:

۸۸۰۷۹۹۷، ۸۸۰۹۰۴۸ - ۹۰۸۸۰۷۹۴۰، ۸۸۰۸۸۶۵

فاکس: ۸۸۰۷۹۴۹

تلفنهای رزرو آژانس ایران توریست: ۶۲۳۰۵۰ - ۶۲۲۰۰۸